

## فیتز جرالده<sup>۱</sup>

### و حکیم عمر خیام

سخنرانی پ. و. ابوری P. W. Avery دانشیار دانشگاه کمبریج در پاد بود  
صدمین سال ترجمه انگلیسی رباعیات عمر خیام

ادوارد فیتز جرالده در ۳۱ مارس ۱۸۰۹ یعنی یکصد و پنجاه سال پیش در «سوفوک» انگلستان  
به دنیا آمد. شاعر ایرانی که نام فیتز جرالده همواره قرین با اوست بیش از هشتصد سال قبل  
در گذشته است. غرض این سخنرانی اینست که اثبات کنم اساس پیوندی که میان عمر ابو الفتح  
غیاث الدین ابراهیم معروف به خیام و ادوارد فیتز جرالده برقرار است تنها آن نیست که فیتز  
جرالده در ۱۸۵۹ معنا و مفهوم هفتاد و پنج رباعی از رباعیات عمر خیام را به زبان انگلیسی بیان  
کرده است. بلکه آستکه میان این دو مرد نوعی پیوستگی ذهنی و روانی وجود داشته است.  
البته نباید تصور شود که بین آنها از لحاظ ظاهر وجه اشتراکی موجود بوده است.  
زیرا عمر دانشمندی بود در ایران قرن یازدهم میلادی که شهرتش بخصوص در ریاضیات و  
نجوم بود و مانند تمام مردان دانش آن عصر ذخیره‌ای از جمیع دانش‌های زمان خود داشت،  
در حالی که فیتز جرالده از خانواده‌ای متوسط و کشاورز که در اصل ایرلندی بوده اند برخاسته  
است. به معنای عام او را دانشمند نمی‌توان نامید و شاید اگر باین صفت او را می‌نامیدند  
برخود می‌لرزید. از این لحاظ بیش از همه به حافظ شبیه است که می‌گوید:

پشوی اوراق اگر هم درس‌هایی که علم عشق در دفتر نباشد

برای تعیین اساس این پیوند و در عین حال علت پیدایش فیتز جرالده بصورت مترجم  
اشعار خیام باید نظر کوتاهی به اوضاع زمان او بیندازیم. و بدین ترتیب زمینه و سابقه ادبی  
و هنری آثار عصر او را بشناسیم، عصری که در آن فیتز جرالده چنانکه خود می‌گوید، می‌کوشید

با «بیرون کشیدن» معانی کلمات شاعر ایرانی  
که آن همه او را به هیجان آورده بود و در مسایله  
شهرت پایدار وی گشت، بر آلام خود تسکین  
دهد.

باید بخاطر داشت فیتز جرالده معاصر  
شاعران بزرگی چون «تنی سون»<sup>۲</sup> و «کارلایل»<sup>۳</sup>  
بود و نیز باید یاد آور شد که این دو شاعر  
بزرگ هنوز تاحدی در سایه نفوذ «وردزورث»  
و بخصوص «بایرون» دو شاعر نامدار رومانتیک  
بودند که تأثیرشان بر ادبیات تخیلی عصر  
ویکتوریا بیش از میزانیست که امروزه اغلب  
تصور می‌شود. و نیز نباید از نظر دور داشت

۱ - Edward Fitzgerald

۲ - Tennyson ۳ - Carlyle



که عصر اینان عصر زمان نویسان بزرگی چون تاگری و دیکنز<sup>۱</sup> بود. آثار ادبی سالهای ۱۸۴۰ و ۱۸۵۰ انگلستان زیاد بود و فقط در مورد فیتزجرالد عکس این قضیه صادق است. معاصران او یعنی شاعران و نویسندگان حرفهای در خلق آثار ادبی تخیلی به میزانی رسیده بودند که در انگلستان پیش و بعد آن زمان بی سابقه بوده است. این امر بخصوص در مورد «تنی سون» و «تاگری» صادق است که هر دو از دوستان یا برجای فیتزجرالد بشمار می رفته اند. لیکن دوستی و نزدیکی فیتزجرالد با تاگری که مردی سهلگیر و در فضل و ادب شاید صدیق تر از دیگران بود بر پایه صمیمی تری قرار داشت. «تنی سون» محققاً برای دوست خود احترام زیادی قایل بود و حتی زحمت آن را به خود هموار کرد که از او چند درس فارسی بگیرد و بدین ترتیب با شعر فارسی آشنا شود. لیکن «تنی سون» پیش از آن در بند قرار داد های معتبر زمان خود بود (حال تا چه حدود روحاً و باطناً انقلابی ممکن است بوده باشد نمی دانم) که بتواند دوستی خود را علناً با فیتزجرالد که لزوماً زیر بار هر قرار داد نادرستی نمی رفت آشکار کند. چون فیتزجرالد در عصری می زیست که بر رفتار و کردار جامعه انگلستان مقررات و قراردادهای پیچیده ای حکومت می کرد و شکستن کوچکترین آن قراردادهای نا بافصاحت و ننگ اجتماعی روبرو می شد، و از آنجائی که وی مردی حساس و تابع احساسات خود بود، اجتماع و قراردادهای آن دهشتناک و بدون شك بنظر مرد بصیری چون او پراز ریاکاری و دورویی می آمد.

معهداً دوستی فیتزجرالد و «تنی سون» صمیمی و توأم با احترام متقابل بود. سلیقه ادبی و قضاوت هنری دقیق فیتزجرالد از نظر تیزبین «تنی سون» پنهان نبود. با این همه روابط آنها هرگز به پای دوستی و صمیمیت پرسو و صدای فیتزجرالد و تاگری نرسید.

«تاگری» هم مانند «تنی سون» سرانجام در زمان حیات خودش شهرت یافت و فیتزجرالد فروتن و گوشه گیر را در پشت سر گذاشت. فیتزجرالد ماندن در روستا را بفرزندگی در جامعه بزرگ لندن ترجیح می داد. زندگی ساده ای را در کنار کتابها و فرهنگهای فارسی و نسخه های خطی متعدد رباعیات و نسخه منطبق الطیر میوه کارسن دوتاسی<sup>۲</sup>، یعنی دیوان شعری که توجه او را بسیار جلب کرده بود، می گذراند. علاوه بر کارهای ادبی، قایق بادبانی و چپق و مینای کهنه قهوه ای رنگی که آن را دوست می داشت و هنگام خواندن و لذت بردن از اشعار شاعر هم ذوق خود در آن شراب می نوشید همدم او بشمار می رفتند. شهرت فیتزجرالد در ادب بعد از مرگ نصیب او شد و شاید همین بهتر بود زیرا او هرگز نمی خواست که ادیب نامداری گردد. مانند یک صوفی واقعی فروتن بود و هنگام دستگیری از نیازمندان همواره می کوشید که هیچگاه شکر نعمتش نگویند. انگار می ترسید که مبادا شکر گزاری مردم، صوفی گری وی را زایل و باطل سازد.

دوستانش یعنی مردانی که در دانشگاه کمبریج او را شناخته بودند نویسندگان و شاعران و استادان نامداری شدند. در انگلستان آن روز کسانی که در فضل و هنر سرشناس می شدند مورد احترام بسیار جامعه ثروتمند و موفق قرار می گرفتند؛ جامعه ای که گرفتار مقرراتی خشک و سخت بود و آداب معاشرت «صحیح» بشدت رعایت می شد، در ظاهر مجلل و باشکوه بنظر می رسید ولی در باطن در بند مشکلات و معماهای فراوان بود و در اضطراب قراردادهای غیر قابل اعطاف که ناچار به ریاکاری و اختناق بسیاری از تمنیات و تمایلات

طبیعی منجر می‌شد و در عین حال به خلاقیت ذوق هنرمندان و تشدید اوضاع کمک می‌کرد  
بسر می‌برد .

چندین کتاب می‌توان درباره زندگی مجلل جامعه لندن در ۱۸۴۰ نوشت و شرح  
ضیافت‌های دیر پای شبانه آن را به نحو برجسته‌ای ترسیم کرد . در این ضیافتها نویسندگان که  
آن روز « شیرهای ادب » خوانده می‌شدند هم طراز نخست وزیران و سیاستمداران بزرگ  
می‌نشستند . میزبانان بزرگ آن زمان که مجلس خود را بدون نامداران فضل و علم کامل نمی-  
شمردند با اشتیاق و روی گشاده از نویسندگان معروف و مؤلفان فلسفه و عقاید سیاسی و  
دانشمندان علوم مثبت و نقاشان استقبال می‌کردند . این پیشروان علم و فضل اغلب کسانی  
بودند که معایب و حماقت‌های اجتماع خود را می‌نوشتند .

ناکری نویسنده و منتقد اجتماعی کمتر برای نوشتن کتاب‌های خود دچار مضیقه  
موضوع می‌شد زیرا شبهای پیرایی در خانه‌های بزرگ لندن که بیش از هر شهر اروپائی دیگر  
و بیش از پیش در جشنها و ضیافتها منور بود حضور می‌یافت . در این میهمانیهای خانواده-  
های سرشناس ، سیاستمداران بین‌المللی و جویندگان مال و نام و کارشناسان امور آسیای  
مرکزی و عربستان و هند به تعداد فوق‌العاده‌ای یافت می‌شدند . در بین این جماعت کینگ-  
لیک<sup>۱</sup> را باید نام برد که شهرت از سال ۱۸۴۰ مدیون کتابی بود به نام Eothen که درباره مسافرت  
خود به سوریه و لبنان و مصر نوشته بود . فیتزجرالد با این شخص آشنائی داشت . در اجتماع  
چنین مردان و زنان منوری گفتگوها همیشه کوتاه و فاضلانهمی شود و اغلب درباره تمدنهای  
قدیمی و عمیق دنیای خارج از حدود اروپا دور می‌زند . تمدنهایی که روشنفکران آن عصر  
با اشتیاق نسبت به آنها علاقمندی نشان می‌دادند . در این محافل سخن از شعر و فلسفه ایران  
و مذاهب قدیمی و معطالعات روحانی و عقاید و شکاک‌های اهالی مشرق زمین به میان می‌آمد . زیرا  
اجتماعی که این چنین زیر فشار جوشن محرومیت‌ها و آداب دشوار معاشرت که خود ساخته  
بود قرار داشت ناکزیر به دنبال دانستن چیزی می‌رفت که از فرهنگ و تمدن خود دور  
باشد تا بتواند آن را وسیله فرار از غل و زنجیر رسم‌های محلی و تشریفات خشکی که برای  
خود ایجاد کرده بود قرار دهد . آخر مگر نه اینکه اعضای این جامعه هم انسان و موجودات  
زنده‌ای بودند !

معهد این بحث‌ها هرگز عمق نمی‌یافت . در این زمان زندگی برای عدده معدودی  
در ظاهر بسیار خوب بود ولی در باطن شک‌ها و تردیدها موربانهوار روح آنها را می‌جوید.  
آیا علاوه بر شواهد ادبی چون پناه بردن فیتزجرالد به آغوش شعر فارسی و داستان  
ماجراهای نامشروع عشقی ناکری با « جین پرو کفیلد »<sup>۲</sup> دلیل کافی به دست نمی‌دهد ؟  
« لرد لیتون »<sup>۳</sup> یکی از نویسندگان بزرگ دوران جوانی فیتزجرالد در کتابی  
که در سال ۱۸۳۳ منتشر کرد روح روشنفکران زمان خود را بدین گونه بیان می‌کند :  
« . . . ما در عصر تحولی آشکار زندگی می‌کنیم ، در عصر ناآرام و متزلزلی که تقسیمات ارضی  
بهم خورده و عناصر موروثی جامعه یعنی تشکیلات و رسم‌های آبا و اجدادی درهم پاشیده و  
دنیای مادی و معنوی مابه‌زیر سایه تغییر و تحول فرو رفته است . »

« لیتون » برهم خوردن اوضاع فرهنگی زمان خود را مدیون نفوذ فلسفه «جرمی  
بنتام »<sup>۴</sup> می‌داند که در سال ۱۸۳۲ در گذشته بود « لیتون » یک سال قبل از مرگ او  
چنین می‌نویسد : « . . . روح آزمایش و تتبع به دست بنتام . . . روح این عصر گشته است »

۱ - Kinglake

۲ - Jane Brookfield

۳ - Lord Lytton

۴ - Jeremy Bentham

در تعیین اهمیت مشهورترین وارد کننده فرهنگ ایرانی به انگلستان باید به فیتزجرالد نه تنها به چشم یک شاعر و مترجم نگرست بلکه باید او را نمودی دانست که زائیده وضع زمان خود بود. زیرا ترجمه او از رباعیات دلیل بر نبوغ اوست و اثر نوایغ به میزان زیاد بیان صفات مشخصه اساسی عصر آنهاست. زیرا در تحلیل نهائی نبوغ باید گفت که مسیر های اساسی جامعه انسانها انگیزه اصلی هر نایغه است. دهاء، مسیر وجهتی که جامعه می پیماید می نمایاند و در آثار نوایغ آگاهی باطنی ما بر اوضاع و احوال بشریت ظهور می کند.

پس فیتزجرالد را باید تا حد زیادی محصول محیط فرهنگی انگلستان در اواسط قرن نوزدهم دانست. این محیط فرهنگی تا حدی مولود فلسفه بنتام و نتیجه این بود که دانش پژوهان دیگر نمی توانستند زیر بار عقاید فلسفه بی آزار « وحدت وجود » ویلیام وردزورث<sup>۴</sup> بروند و یا ایده آلایزم خشمناک ساموئل تیلور کولریج<sup>۵</sup> را بپذیرند و یا آئین بی چون و چرای مذاهب ادوار گذشته را قبول کنند. به سخن کوتاه احوال برین منوال بود: در آخر قرن هیجدهم یا عصر آگوستن که در آن فرهنگ را با میزان نمونه های کلاسیک یونان و روم می سنجیدند و با عقاید خداپرستی عمیقی که وجه مشخصه « ساموئل - جانسون » بود تظهير می کردند، جای نهضت رومانتيك گشوده می شد. این نهضت کوشی بود از جانب کسانی که روحشان آلوده به اضطراب های روزافزون سیاسی بود که در انقلاب بزرگ فرانسه ظهور کرد و زاده انقلاب صنعتی بود. بدین وسیله می خواستند در ارزش و هدف تکاپوی زندگی خود معیارهائی بیابند که با ایمان به آن ها بتوانند تمنیات روحی خود را که ارضاء نکردنش مایه سرخوردگی و تزلزل می شد راضی کنند. این کوشش در وردزورث به صورت برگشتی بود که وی به طبیعت کرده بود. طبیعتی که بنظر او سخی و سودمند بود نه شقی و خرابکار. در « بایرون » بعکس بصورت بدبینی و یأس جلوه کرد و در نتیجه احوال انسان را در روی زمین بسختی ریشخند کرده و مورد حمله بدگمانی قرار داده است. هنگامی که فیتزجرالد در ۱۸۲۶ به کمبریج رفت بی قراری و نا آرامی روحی، قسمت اعظم طبقات تحصیل کرده جوان را تسخیر کرده بود. البته باید به یاد داشت که فیتزجرالد اصلاً ایرلندی بوده است و این موضوع تا اندازه ای وی را جزو کسانی می آورد که به ناچار تحت تأثیر روح زمان خویش قرار می گیرند. ایرلندی بودن او موجب می شد که کشش وی به سوی ایده آلایزم عدم رضایت او را نسبت به زندگی، اساسی تر کند. باضافه نمی توانست هیچگونه آرامش روحی از ایمان محکم مذهبی به قدرت خداوند یافته و به سعادت نهائی اعمال مرموز « او » اعتقاد داشته باشد.

فیتزجرالد هنگام تحصیل در دانشگاه کمبریج در اثر بحث جالبی که با روشنفکرترین دانشجویان دانشگاه کرد جلب توجه همه را نمود. و در کمبریج بود که حس اطمینان او در آنچه که از هنر پسندیده است متظاهر گشت و از بحث های پر شوری که با دوستان خود می کرد مایه گرفت.

از زندگی دانشجویی خود طرفی نیست و موفقیتی کسب نکرد بجز اینکه با عده ای روابط دوستانه برقرار کرد که همیشه آن را گرامی می داشت و برای کسب هنر و ادب مایه ای یافت که هرگز آن را از دست نداد. چون دانشگاه را ترک می گفت اشتیاقی جز به

۱ - William Wordsworth

۲ - Samuel Taylor Coleridge

زندگی مستقل و آرام نداشت . دلش میخواست کتابهایی که دوست می دارد بخواند، خانهای که بتواند در آن دوستان را پذیرائی کند داشته باشد و مطالعات خود را بطرز نامرتبی که می پسندید دنبال کند . خانهای که میخواست به دست آورد و آن خانه چنان به سرعت مالا مال از کتاب شد که مهمانان او می گفتند مدتی طول می کشید تا راه خود را در اطاق از میان کتابها باز شده بیابند و جایی برای نشستن روی صندلی پیدا کنند . به جز خواندن به نقاشی و طراحی علاقمند بود و با ظرافت و خوبی از عهده آن بر می آمد .

در نسخه خطی «سلامان و ابسال» جامی موجود در کتابخانه دانشگاه کامبریج که مورد استفاده فیتزجرالد و معلمش «کاول» بوده است طراحی زیبایی با قلم و مرکب از کاروانسرا باقیست . این عمل شاخص روح حساس و کنجکاو فیتزجرالد است . از کلمه کاروانسرا که به گوش انگلیسی زبانان آهنگ و صدای موزونی دارد خوش آمده و خواسته است بداند که کاروانسرا چه شکل و صورتی دارد . پس از تحقیق آن را یافته و ترسیم کرده است . بعدها هم این کلمه را در رباعی شانزدهم ترجمه رباعیات آورده است :

Think , in this batter ' d Carvansearay  
Whose Doorways are alternate Night and Day ,  
How Sultan after Sultan With his Pomp  
Abode his Hour or two and went his way .

در اصل فارسی کلمه رباط بکار رفته که از لحاظ معنی مطابق کلمه کاروانسرا است که فیتزجرالد بکار برده است اما شاعر انگلیسی این کلمه پنج هجائی کاروانسرا را به سبب آهنگ موزون آن ترجیح داده است .

خوب واضح است که تحقیقات و مطالعات او فقط محدود به معنا و ترکیب و منظور کلمات نبوده است . قبلاً به گفته لرد «لیتون» اشاره کردیم که عصر «فیتزجرالد» را عصر «آزمایش و تتبع» نامیده بود . مردم در پی یافتن معنائی برای زندگی و هدفی برای خود بودند . فیتزجرالد اغلب به نزد متفکران و نویسندگان بزرگ آن زمان نمی رفت لیکن با مردانی چون تنیسون و کادلایل و اسپدینگ ۱ و وول ۲ و ناگری مرآده داشت و محققاً با عقاید و افکار رایج روز در تماس بود . از این گذشته در اعماق قلب خویش احساس می کرد که اوضاع دنیا بطور دلخواهش نیست . فیتزجرالد آدمی راضی و سهلگیر نبود ولی سوء ظن و تردید او نسبت به ارزش و مبنای زندگی ، او را از شادبهای زودگذر و همنشینی یا گردش در روستاهنگام بهار و بایک شعر خوب منصرف نمی کرد . غم او غمی اصیل بود که دردنیائی پراز کثرتی و کاستی نصیب مردان وارسته می شود . فیتزجرالد بسیار منزله و نیک نفس و در عین حال شاعر بود . به این شعر توجه کنید ، تنها کسی که از شریفترین احساسات و غرایز بشری برخوردار است می تواند به این سادگی و زیبائی در باره «مزارع بهاری» شعر بسراید :

شاهد مرگ سال بودن	چه غم انگیز است
درختان زرد را	هنگامی که آخرین باد پاییزی
چون این زمان فرا می رسد	به آه و ناله و امی دارد .
به کنار آتشی درخشان	به کنج اطاقی آشنا

پناه می برم  
 سرگذشت پهلوانان کهن و شاهزادگان را ،  
 و در آنجا می نشینم  
 در همان دمی که باد به آواز خزین سرود می خواند ،  
 می خوانم .  
 هرگز به خارج نمی نگرم  
 و به تندباد نظر نمی افکنم ،  
 زیرا آنچه می بینم  
 ریش مداوم برگه است .  
 لیکن کنار آتش  
 چون زنجیره ای می نشینم  
 و با خواندن داستانهای پهلوانی  
 به یاد تابستان می افتم ،  
 سپس با دوستی قدیمی  
 از جوانی سخن می گویم ،  
 که چه با شادی قرین بوده است  
 و چه اغلب با نادانی توأم .  
 بایر ای شاد شدن  
 آوازی که در تابستان - تابستان محبوب ،  
 تا بسر رسیدن عمر سرمای زمستان  
 درختان را به سرود خوانی وا می دارد .  
 که در اطاق آشنایم بدرخشد  
 و فرا رسیدن آفتاب گرم  
 زندگیم بدینسان است .  
 آنگاه ابرها پراکنده می شود  
 و چلچله ها در میانشان به پرواز درمی آیند  
 و مزارع لباس سبز می پوشند  
 بهار بیدار می شود

این شعر را مترجم آینده رباعیات در سال ۱۸۳۱ یعنی هنگامی که ۲۲ ساله بوده سروده است . در نامهای که به ناشر این اشعارش نوشته است می گوید که شعر گفتن به « سبک قدیم » را ترجیح می دهد و « طنز فلسفی » نویسندگان قدیمی را دوست می دارد . آیا اکنون می توان پی برد که فیتزجرالد در بیست سال بعد یعنی هنگامیکه رباعیات عمر خیام را کشف کرد تا چه حد تحت تأثیر هیجانان آن قرار گرفت ؟

فیتزجرالد پس از سالها مطالعه دامنهدار و غرقه شدن در تفریحات و سرگرمیهای مخصوص نویسندگان و شاعران مانند جمع آوری ضرب المثلهای عمومی بصورت اصطلاح و زبانزدهاییکه بین ماهیگیران سواحل انگلستان در نزدیک خانه او معمول بود شروع به خواندن زبان اسپانیایی و فارسی کرد .

این کار را باتشویق دوست خود کاول که در ابتدا به او اسپانیایی و سپس فارسی آموخت شروع کرد . هر دو نفر این دو زبان را نه بخاطر زیبایی ادبیات آنها می آموختند بلکه علاقمندی خاصی نسبت به خیالبافیهای فلسفی و بخصوص فلسفه نویسندگان مشرق زمین داشتند . کاول که در سالهای ۱۹۰۳ در گذشت آخرین روزهای عمر خود را در سمت استاد سانسکریت دانشگاه کمبریج گذراند . کاول چند سال از فیتزجرالد که در سال ۱۸۸۳ زندگی را بدرود گفت جوانتر بود .

پس از مدتی تجربه در ترجمه از اسپانیایی ، فیتزجرالد در سال ۱۸۵۳ جدا هم خود را مصروف فارسی کرد . در ابتدا مدتی مشغول مطالعه ترجمه سلامان و ابسال جامی بود لیکن در واقع بیشتر اشعار حافظ که کاول در اواخر ۱۸۵۲ برای او به انگلیسی ترجمه کرده بود فیتزجرالد را واداشت که تصمیم مهم خود را در آموختن زبان فارسی بگیرد . چون این تصمیم را گرفت چنان نسبت به مشغله جدید خود اشتیاق یافت که وقتی ننی سون دارای فرزندی

شد در دسامبر ۱۸۵۲ به کاول نوشت که به ننی-سون توصیه کند که فرزندش باید در بزرگی فارسی بیاموزد. کتابهاییکه مورد استفاده‌اش بود عبارت بودند از دستور زبان فارسی تألیف ویلیام جونز<sup>۱</sup> که در سال ۱۷۷۱ منتشر شده بود و ترجمه گلستان سعدی و کتاب لغت انگلیسی - فارسی فرانسیس جانسون<sup>۲</sup> که در سال ۱۸۵۲ انتشار یافته بود. درباره دستور زبان ویلیام جونز می‌نویسد: «من به این کتاب نوعی عشق می‌ورزم.» و درباره ترجمه «ایست ویک»<sup>۳</sup> از گلستان سعدی که چندان نظرش را جلب ننموده بود اینطور می‌نویسد: «ایست ویک در شعر بسیار ضعیف است و در سبک ترجمه نثر سعدی به راه خطارفته است.»

ترجمه خلاصه سلامان و ابسال به زبان انگلیسی در سال ۱۸۵۶ انتشار یافت ولی چندان مورد استقبال قرار نگرفت. در این زمان ترکتازیه‌های اولیه فیتزجرالد در میدان وسیع و سرزمین‌های متنوع شعر فارسی ادامه داشت تا اینکه به سال ۱۸۲۰ چنانکه به کاول می‌نویسد به این نتیجه رسید که میان تمام آشنایان خود در ادبیات فارسی به حافظ و عمر خیام بیشتر علاقمند است در این باره می‌نویسد: «صدای حافظ و عمر خیام انعکاس فلز واقعی است.»

کاول در سال ۱۸۵۶ انگلستان را ترک گفت تا در دانشگاه کلکته به تدریس تاریخ بپردازد. جدائی معلم و دوست فیتزجرالد طبعاً موهمانی برای او ایجاد کرد ولی به دو دلیل نسلهای آینده بایستی از این واقعه خوشنود باشند. اول اینکه کاول هنگام تودیع نسخه‌های از رباعیات خیام را که همان نسخه اوزلی<sup>۴</sup> مشهور و در کتابخانه بودلیان<sup>۵</sup> آکسفورد می‌باشد به فیتزجرالد هدیه کرد. اگر کاول به هند نمی‌رفت شاید این هدیه به فیتزجرالد در سال ۱۸۵۵ داده نمی‌شد و ترجمه اونور روز را نمی‌دید. دلیل دیگری که نسلهای آینده را مدیون رفتن کاول به هند قرار داد این بود که خارج بودن او از انگلستان در سالهاییکه فیتزجرالد مشغول ترجمه رباعیات بود موجب پیدایش بکرشته‌نامه‌های ادبی بسیار جالب در کتابخانه‌های دنیا گردید. اکنون در نتیجه زحمات پروفسور آربری<sup>۶</sup> این نامه‌های جذاب که فیتزجرالد هنگام ترجمه رباعیات به کاول نوشته انتشار یافته است و می‌توان آنها را در کتابی که به نام «The Romance of the Rubaiyat» است و اخیراً توسط آلن واون<sup>۷</sup> وین<sup>۸</sup> منتشر شده است یافت.

این نامه‌ها قدم بقدم ما را به دنبال فیتزجرالد از میان اشکالات بی‌شماری که وی هنگام ترجمه رباعیات با آن روبرو می‌شده است عبور می‌دهد. اگر کاول به کلکته نرفته بود شاگردش می‌توانست هنگام برخورد با اشکالات پیش استاد رفته آنها را با او در میان نهد. در نتیجه این نامه‌ها هرگز نوشته نمی‌شد. با مطالعه این نامه‌ها به دقت می‌توان به اشکالات مذکور پی برد. و نیز این امکان را می‌بخشد که به افکار فیتزجرالد نفوذ کرده و در هیجانات روزانه‌ایکه وی گرفتار ترجمه رباعیات بوده است شریک شد. این نسخه‌ها عبارت بودند از نسخه‌های که کاول به او داده بود و نسخه دیگری که از کلکته برای او فرستاده بود.

۱ - William Jones

۲ - Francis Johnson

۳ - Eastweek

۴ - Ousely

۵ - Bod Leian

۶ - A.J.Arbery

۷ - Allen and unwin

فیتز جرالد چون خود شاعر ارزنده‌ای بود از ابتدا بزرگی مطلق حافظ را درک کرد و هرگز از حرمت خود به او نکاست. در نامه‌ای به کاول می‌نویسد که «بهترین اشعار» حافظ قابل ترجمه نیست زیرا او بزرگترین موسیقی‌دان «لغت» است. اضافه می‌کند که با تنی‌سون هم عقیده است که گفته: حافظ ایرانی ترین شاعران ایران است. بنابراین ظاهراً این طور احساس می‌شود که فیتز جرالد عقیده داشته است که ترجمه اشعار حافظ از حیطة اقتدار او خارج است. افسوس خوردن از اینکه چرا فیتز جرالد حافظ را هم به انگلیسی ترجمه نکرده است نیایستی موجب آن شود که از درجه حق شناسی مانسبت به او در ترجمه رباعیات خیام کاسته شود. گرچه نمی‌توان افسوس نخورد، زیرا چرا شاعری که می‌توانسته است ترجمه‌های باین خوبی از فارسی بوجود بیاورد کوشش نکرده است که آثارش کثیر شاعر عالی قدر دیگری را که به او علاقه داشته است به انگلیسی برگرداند.

careless, or even for wilful Alteration.  
The Repetitions of many of the  
Instructions are with Variations, which  
show how unnecessary was the Trye. Just  
look at 269. 270.

« دنیا همه سر بسر قرا خواسته گیر  
ای در همه اسباب جهان ساخته گیر

نمونه‌ای از خط فارسی و لاتین فیتز جرالد

فیتز جرالد ظاهراً در رباعیات خیام انعکاسی از تردیدهای دل‌تنگ کننده بشر را نسبت به موقعیت خود در عالم هستی، که افکار او را تاریک ساخته بود می‌دید و بی‌کمان هر چه سنش رو به پیری می‌رفت روح شاد جوانی او کاهش می‌یافت و این شك و تردید فردی می‌گرفت. پنجاه ساله بود که با شاعری از قبیل رباعی‌زیر آشنا شد.

قومی متفکرند در مذهب و دین مع علوم انجمنی متحیرند در شك و یقین  
ناگاه منادی بر آمد ز کمین گای بی‌خبران راه‌نه آنت و نه این

Alike for those who for to - day prepare,

And those who after to - morrow stare,

A Muezzin from the Tower of Darkness cries

< Fools ; your reward is neither Here nor There ; >

فیتز جرالد که ناامیدی‌ها و سرخوردگی‌های خود را به این کمال در رباعیات خیام یافته‌است بدون شك سخت به شبکفت آمده و مجذوب آنها گشته است. او مردی بود بسیار متواضع و بازراکت. هرگز غمها و حرمان‌های شخصی خود را به مردم اظهار نمی‌کرد. لیکن ترجمه رباعیات را چون راه فراری بکار می‌برد، و مهم این است هنگامی که سرگرم ترجمه رباعیات بود از رنج و ناراحتی ازدواج نامناسبی که در ۱۸۴۹ کرده بود و در ۱۸۵۷ به طلاق انجامید عذاب می‌کشید. از اینرو اشعار فارسی تسلی دهنده روح غم‌دیده او بود. در این اشعارندای آشنائی حزن و در عین حال آکنده از طنز بازراکتی می‌یافت که از زمانهای گذشته و سرزمین-



های دور می آمد. مطالعه نسخه خطی رباعیات خیام و تعمق در علاقمندی و دلسوزی این شاعر نسبت به سرنوشت غم انگیز و رفیع بشر برای فیتزجرالد مدت سه سال فراغ بال و آسایشی خیال فراهم کرد.

فیتزجرالد در اوایل کشف رباعیات خیام در نامه‌ای مورخ ۲۶ ژوئیه ۱۸۵۶ به تنی.

سون می نویسد:

« در دو هفته گذشته با خانواده کاول بسمی بردم . . . در این مدت مشغول خواندن اشعار اپیکوری عجیبی از یکی از شاعران قرن ششم هجری ایران بودم که در سرکشی و عصیان علیه سرنوشت شبیه «مانفرد»<sup>۱</sup> است ولی گیرندگی اپیکوری آن بیشتر می باشد. مثلاً از این نوع:

می نوش به نور ماه‌های ماه که ماه بسیار بجوید و نیاید ما را  
این بیت از جمله اولین ابیاتی بود که توجه فیتزجرالد را جلب کرد و به قول پرفسور آربری در ترجمه انگلیسی، «در این باغ» راهم اضافه کرده است که به آن روح شاعرانه تری بدهد.

فیتزجرالد در اولین نشان علاقمندی خود نسبت به رباعیات کلمه اپیکور را دوبار به کار می برد. هم فیتزجرالد و هم کاول به فلسفه اپیکوری علاقه وافری داشتند. در یادداشت های کاول که در کتابخانه کمبریج مضبوط است توصیفی که وی از مکتب اپیکور می کند به این شرح است:

«طبق نظر اپیکوریان خدایان علاقمندی و توجهی به بشر و امور او ندارند. این طرز فکر در آثار لوکرسیوس<sup>۲</sup> و سیزرو در کتاب De Natura Deorum به کمال تشریح شده است. «بنابراین جای شکفتی نیست اگر کاول و شاگرد و دوستش نسبت به فلسفه و جنبه شعر محض ابیاتی از این قبیل:

ما لعبتگائیم و فلک لعبت باز  
از روی حقیقتی نه از روی مجاز  
رفتیم به صندوق عدم يك يك باز  
باز بچه همی کنیم بر قطع وجود  
یا -

جامی است که عقل آفرین می زندش  
سد بوسه ز حسن برجبین می زندش  
این کوزه کرده در چنین جام لطیف  
رتال جامع علمی سلازدا و باز بر زمین می زندش  
علاقمندی پیدا کرده باشند.

در این رباعی که فلسفه اپیکوری کاملاً به چشم می خورد منطلق، خدایان را به محاکمه می کشد و خدایان منطلق را تخطئه می کنند. بنابراین اگر فرض کنیم که فیتزجرالد را فقط لفظ سحرآمیز رباعیات مجذوب ساخته اشتباه کرده ایم، کاملاً پیدا است که موسیقی کلمات از نظرا و دور نبوده است. مثلاً درجائی می گوید: افسوس لغت قشنگی برای Alias انگلیسی است. فارسی زبان بسیار زیبایی است. ولی آنچه بدون شك باعث مجذوب شدن او در رباعیات بوده است، فلسفه خاص آنها می باشد. به عقیده من، چنانکه در ابتدا نیز اشاره کردم، فیتزجرالد وجه اشتراك فراوانی در طرز فکر خود با عمر خیام داشته است. هر دو می بایستی مردان حساسی بوده باشند. اگر چشم و گوش این دو مرد بزرگ برای دیدن و شنیدن زیبایی ها و آلام این دنیا به دقت ساخته نشده بود نه آن، رباعیات را در اصل به زبان فارسی می سرود

و نه این ، به آن زیبایی دست به ترجمه آنها می زد . باضافه فیتزجرالد و عمر خیام هر دو ایده آلیستهای بودند که ایده آلیزمشان را وضع و حال بشر در این دنیا ارضا نمی کرده است و ایمان مردم مذهبی که منبع ترین آمال خود را در نزدیکی با خدا می دانستند روحشان را آرامش و تسکین نمی بخشیده و کشفیات فیلسوفان ضمیرطوفانی شان را فرو نمی نشانده است . عمر خیام ریاضی دان و در علوم استاد بود . نظامی عروضی در چهارمقاله می گوید خیام بقدری در علم نجوم پیشرفته بود که به پیشگوئیهای که ناچار بود برای حکام بکند اعتقاد نداشت . نظامی عروضی می گوید : « اما ندیدم او را در احکام نجوم هیچ اعتقادی » . صوفی گری نتوانسته بود به وی آرامش دهد و ظاهراً از مادی گری نیز به جایی نرسیده بود ، چنانکه خود گوید :

یکچند بکود کی به استاد شدیم

یکچند به استادی خود شاد شدیم

پایان سخن شنو که مارا چه رسید

چون آب در آمدیم و چون باد شدیم

فیتزجرالد در عصری می زیست که اعلامیه «جرمی بنتام» درباره امکان «بزرگترین خوشیها برای بیشترین مردم» در دنیای پر نعمت و در عصر پیشرفت علوم ، هنوز برای عده زیادی معتبر بود و بنظر آنها ممکن الوصول می رسید . ولی فیتزجرالد بصیرت خیام را در این مسائل بزرگی احساس کرده بود که شعر فوق را باین صورت بیان می کند:

Myself when young did eagerly frequent

Doctor and Saint , and heard great argument

About it and about ; but evermore

Came out by the same Doon as in I went .

از استقبال گرمی که فیتزجرالد از نتایج فلسفی رباعیات خیام کرده می توان یقین کرد که عمقاً نگرانیها و بیعدالتیهای روز افزونی را که معاصران او پشت پرده اطمینان دروغین و پرهیزکاری تحمیل می کردند احساس می کرده است . در واقع فیتزجرالد انعکاس احساسات تاریک خود را در پاره ای از آثار نو میدانه خیام می دید . قابل توجه اینک اهمیت فلسفی ترجمه او تا فرا رسیدن هول و هراس جنگ اول جهانی در ۱۸-۱۹۱۴ بین مردم محبوبیت نیافت در حالیکه محبوبیت اشعار فیتزجرالد تا اوایل ۱۹۰۰ بعلت جنبه شاعرانه و رماتیک آن بوده است .

فیتزجرالد وقتی کار ترجمه خود را به پایان رساند بخوبی می دانست که افراد ریاکار عصر او در پاره ای از رباعیات او اظهارات صریح و سختی از شک و تردید های بشر در مسائل مهم زندگی خواهند یافت که خلاف سلیقه آنهاست از اینرو ترجمه او را مردود خواهند شمرد . چنانکه پروفیسور آربری در مذاکره ای خصوصی به من اظهار کرد ، محققاً تنی سون یکی از اولین نسخه های ترجمه فیتزجرالد را دریافت کرده است . فیتزجرالد ۴۰ نسخه از آنرا نگهداشته بود که به دوستان خود اهدا کند . تنی سون از نزدیکترین دوستان او بود معهداً کوچکترین اظهاری درباره ترجمه ها نکرد و فقط پس از مرگ فیتزجرالد زبان به تحسین اشعار او گشود . یعنی در زمانی که شهرت ترجمه آغاز شده بود و زبندگی آن را همه دریافته بودند . اولین کوششی که فیتزجرالد برای چاپ اثر خود بعمل آورد چند رباعی برای مجله «فریزر» ۱ فرستاد . یک سال گذشت و رباعیات او چاپ نشد . پس از آن

بود که فیتزجرالد مصمم شد تمام رباعیات خود را در کتاب کوچکی به خرج خود در دو بست نسخه چاپ کند.

در جنگ اول جهانی بین سربازانیکه برای مقابله با وحشت و تلفات جنگ احضار شده بودند عدد زیادی مردان تحصیل کرده و دانشگاه دیده وجود داشت که اشعار فیتزجرالد را از برداشتند و هنگام پیشرفت بسوی جبهه برای یکدیگر می خواندند. این اشعار یقیناً در آن روزهای پر از هول و هراس و سرخوردگی حاوی پیامهای مؤثر و خاصی برای این جوانان بوده است. ولی مدتها پیش یعنی در روزهای انتشار آنها کتابفروشی که قرار بود آنها را به فروش دستوانسته بود بهای اصلی آنها را به فروش برساند و ناچار شده بود همه را در جمعبهای بیرون دکانش بگذارد و به قیمت چند شاهی آنها را حراج کند. در این موقع بود که چشمان هنر شناسانی چون سوین برن و دانتی گابریل روزتی بر آنها افتاد و شیفته محتویات این کتاب جلد قهوه‌ای کوچک که چند شاهی تنها بهایش بود، شدند اما طولی نکشید که کتابفروش موقع را مغتنم شمرد و قیمت آنها دو پنس و بعد به سه شیلینگ و شش پنس بالا برد. ( اخلاف همین کتابفروش اخیراً نسخه اول این کتاب را ۹ هزار دلار قیمت گذاشتند! ) بعد از اینکه شاعران ترجمه فیتزجرالد را که بطور گمنام چاپ شده بود خواندند و به ارزش آن پی بردند به تدریج نقل محافل شد. در ابتدا این اشعار به عنوان اشعار رمانتیک و کمی جسارت آمیز مورد قبول مجالس قرار گرفت. خانم هایی که اکنون نزدیک به هفتاد سالگی هستند به یاد می آورند که در زمان کودکی آنها نسخه های ترجمه فیتزجرالد در جلدهای جیری قهوه‌ای هدیه هر عاشق جوانی به معشوق خود بود. هر مرد جوان عاشقی می خواهد محبوب خود را با شعر خطاب کند و چون تنها عدد کمی از عهده این کار بر می آیند، بجای آن، کتابی که حاوی اشعاری از این قبیل باشد به معشوق هدیه می کنند.

افسوس که نامه جوانی ملی شد      وان تازه بهار زندگانی دی شد

یا

Ah, Moon of my Delight who know 'st no wane      ✽  
The Moon of Heaven is rising once gain,

و بیشتر مقصودش جملات عاشقانه شعر است تا معنای عمیق و واقعی آن زیرا چنانکه گفته شد در این دوره جنبه شاعرانه ترجمه های فیتزجرالد بین مردم کشش خاصی یافته بود. اکنون نیز تقریباً هر زن و مرد تحصیل کرده انگلیسی و یا کسانی که سنشان بین ۴۰ تا ۷۰ است این ابیات را از بر می داند :

تنگ می لعل خواهم و دیوانی	سد رمقی نباید و نصف نانی
و آنکه من و تونشسته درویرانی	خوشر بود از مملکت سلطانی
و یا طرز دیگر آن را در نسخه‌ای که	کلول از کلکته برایش فرستاد یافته بود
گر دست دهد زمغز گندم نانی	از می قدحی ز کوسفندی رانی
و آنکه من و تونشسته در ویرانی	عیشی بود آن نه حد هر سلطانی ✽

✽ گویا الهام از این شعر گرفته باشد :

چون عمر بسر رسد چه شیرین و چه تلخ      پیمانه چو پر شود چه بغداد و چه بلخ  
می نوش که بعد از من و تو ماه بسی      از سلخ به غره آید از غره به سلخ م.  
✽ البته این رباعی را از خیام ندانسته اند م.

که در ترجمه آن فیتزجرالد با مصرع «Here with a loaf of Bread beneath the Bough» یکی از رومان‌تیک‌ترین اشعار زبان انگلیسی را به وجود آورده است. بخصوص اگر کسی ایران را بشناسد و دوست بدارد بهتر به مفهوم شاعرانه و رومان‌تیک آن پی می‌برد، زیرا در سرزمین پر از بیابان و کوه‌های مرتفع آن آرامش و سروری که از جمع دوستان و عزلت و کتاب شعرو جام شراب و کباب به دست می‌آید خارج از وصف است.

وقتی ترجمه فیتزجرالد را با اشعار خیام مقایسه کنیم می‌بینیم که فیتزجرالد با وجودی که اصالت معنا را حفظ کرده سعی نکرده است که شعرا عیناً ترجمه کند. چنانکه مرحوم فروغی در مقدمه‌های که با کمک دکتر غنی بر رباعیات خیام نوشته است می‌گوید شاعر در رباعی با این مشکل روبروست که معنای وسیعی را در کلمات بسیار محدودی بیان کند. بنابراین ناچار است که مایه اصلی یا موضوع هر رباعی را به روشن‌ترین نحوی که ممکن است در مصرع اول بیاورد و از سه مصرع دیگر به منظور پروراندن آن استفاده نماید. فیتزجرالد ظاهراً همین روش را در ترجمه خود رعایت کرده است. باین معنا که قسمت اول رباعی را گرفته و موضوع آن را مایه اصلی فکری که می‌خواهد در چهار مصراع دیگر بگذارد قرار داده است.

فیتزجرالد خود می‌گوید که اشعار اصلی را در هم کوبیده و از چند رباعی مستقل يك شعر انگلیسی واحد به وجود آورده است. در نامه‌ای که به کاول نوشته به بهترین وجهی هدف کار خود را شرح داده است: «بخوبی می‌توان دید که چگونه از رباعیات مختلف خیام می‌توان قطعاتی بیرون کشید و قطعه موزائیکی از شعری لطیف ساخت.» فیتزجرالد قصد نداشت رباعیات خیام را تحت اللفظی ترجمه کند بلکه می‌خواست قطعات منتخب آثار این شاعر ایرانی را به زبان انگلیسی تفسیر نماید، شاعر ایرانی‌ای که درباره او به کاول می‌نویسد: «در واقع من عمر خیام را بیشتر از خودم می‌دانم تا از تو، من و او بهم شبیه‌تریم. نیستیم؟ تو تمام زیبایی اشعار او را درک می‌کنی ولی مانند من همیشه در وجود او زندگی و فکر نمی‌کنی.» بعدها باز به کاول می‌نویسد: «ترجمه من نظر تو را از لحاظ ترکیب کل و تا حدی از نظر جزئیات، علیرغم اینکه ترجمه دقیق و لغت بلغت نیست، جلب خواهد کرد. خیلی از رباعی‌ها را بهم ریخته‌ام.» بدین ترتیب خودش به لغت نبودن ترجمه خود اعتراف می‌کند. نتیجه اینکار به عقیده خود او اینست که: «از آنها سرودی اپیکوری چون موزائیک پر نقش و نگاری که دریاغی ایرانی به استادی طراحي شده است ساخته‌ام» برای نمونه قطعاتی که فیتزجرالد برای ساختن رباعی زیر بکار برده شاهد می‌آوریم:

And look – a thousand blossoms with the Day  
Wake – and a thousand scattered into Clay  
and this first summer month that brings the Rose ;  
Shall take Jamshid and Keykobod away .

در اینجا سخنران محترم دچار اشتباهی شده که لازم به تذکر می‌دانم. مرحوم فروغی در صفحه ۱۱ مقدمه‌ای که بر رباعیات خیام با کمک مرحوم دکتر غنی نوشته اظهار می‌نماید: «گوینده باید طبعی توانا داشته باشد و بتواند معنی بلند و دلپسند تمام‌وکاملی در منظومه‌ای به این کوچکی بگنجاند بلکه آن معنی باید چنان درخشان باشد که در عبارت موجز يك مصراع ادا شده که آنرا مصرع آخر رباعی قرار می‌دهند و سه مصراع دیگر برای مستعد کردن کلام بجهت ادای آن معنی است.» م.

فیتزجرالد در اینجا علاوه بر اینکه از آوردن نام جمشید و کیقباد که آنها را بعثت تکرار استعمالشان در اشعار حافظ «شاهان حافظ» می‌نامید بسیار خوشحال است. رباعی خود را از بیت اول یک رباعی و بیت دوم یک رباعی دیگر خیام ساخته است. و آن دو عبارتند از:

از آمدن بهار و از رفتن دی      اوراق وجود ما همی گردد طی

افکنده به خاک صد هزاران جم و کی      این آمدن تیرمه و رفتن دی  
نه تنها جا بجا کردن استادانۀ بعضی از ایسات اصلی که فیتزجرالد برای بیان  
شاعرانۀ تفسیری که می‌خواسته از خیام بکند عیب نیست بلکه مبین درک و احساس عمیقی  
است که وی نسبت به کلمات و معنای رباعیات خیام داشته است. حقیقتاً نمی‌توان بر کوششی  
که نتیجه‌اش بوجود آوردن اشعاری چون اشعار فیتزجرالد است عیب‌جوئی را جایز شمرد.  
متأسفانه فیتزجرالد نتوانست متن دو دستخط رباعیاتی که در اختیار داشت مقابله  
و تصحیح کند، گرچه از مکاتبات او با کاول آشکار است که این فکر در مغز او مطرح  
بوده است. مثلاً در قسمتی از نامه خود می‌گوید «... و تو هنوز می‌خواهی که من  
اصل آن را چاپ کنم». اگر پس از متحمل شدن آنهمه زحماتی که برای شناسائی متن‌هایی  
که در دسترش بود اینکار را کرده بود نتیجه‌اش بسیار جالب و ارزش علمی اثر او کاملاً  
قابل توجه می‌شد. پیش از اینکه فیتزجرالد رباعیات را به انگلیسی ترجمه کند چندبار آنها  
را به لاطین ترجمه کرد که بعضی از آنها جذابیت بسیار دارد.

بحث در بارۀ فن کار فیتزجرالد ساعتها طول خواهد کشید و شخص را به کوره راههای  
مطالعه مسائل و مشکلات ترجمه که در دنیای کوچک ما اهمیت بسزا دارد خواهد کشاند.  
متأسفانه باید این بحث بسیار جالب و جذاب را بهمین جا ختم کنیم ولی قبل از اینکار اجازه  
دهید که خود فیتزجرالد کلام آخر را درباره مشکل ترجمه بطور کلی و ترجمه‌های بی‌ظنیر  
خود بطور اخص بیان کند. در نامه‌ای به تاریخ ۲۷ آوریل ۱۸۵۹ می‌نویسد:

«نیدانم چرا اینها را که کسی نخواهد خواند اصولاً چاپ می‌کنم. آنها را هم  
که نسخه‌هایی بعنوان هدیه به ایشان داده‌ام به ندرت می‌بینم. ولی وقتی شخص حد  
کوشش خود را می‌کند و کاملاً مطمئن است که نتیجه سعی او بهتر از آنست که دیگران  
حاضرند زحمت آنرا به خود هموار سازند، حتی اگر این نتیجه خیلی از برحد  
کمال دور باشد، انسان دلش می‌خواهد با چاپ و انتشار آن موضوع را خاتمه  
دهد. گمان نمی‌کنم تعداد کسانی که به اندازه من در ترجمه زحمت کشیده‌اند چندان  
زیاد باشد، گرچه اعتراف می‌کنم که ترجمه من ترجمه لغت به لغت نیست. ولی  
بهر تقدیر، اگر شخص نتواند زندگی عالی و اصیل را حفظ کند ارجح آنست که با انتقال  
حیات نا قابل خود هستی را ادامه دهد. اصل آنست که اثر زنده بماند. به‌تراست  
پرستوی کوچک زنده‌ای باشیم تا عقاب مرده‌ای آکنده از گناه.»

ترجمه: هوشنگ پیرنظر